

مبانی تربیت اجتماعی کودکان در مکتب اسلام با مکتب انسان گرایی (اومانسیم)

مریم احمدی دستجردی^۱

کارشناسی، الهیات (علوم قرآن و حدیث)، دانشگاه خوارزمی تهران

رویا زارع

کارشناسی ارشد، الهیات (علوم قرآن و حدیث)، دانشگاه شهید مدنی تبریز

چکیده

مبانی تعلیم و تربیت اسلامی چه از نظر انسان‌شناسی یعنی حقیقت انسان و استعداد و نیروها و مراحل رشد و چه از نظر روانشناسی یعنی گرایش‌ها و تمایلات و به طور کلی از نظر رفتار انسان و چه از نظر فلسفه تربیت و فلسفه حیات انسان و رابطه او با هستی و چه از نظر اهداف و اصول تعلیم و تربیت و چه از نظر ساختارهای تربیتی و چه از نظر روشهای تعلیم و تربیت با تعلیم و تربیت غربی تفاوت‌های اساسی دارد و همین تفاوت‌های اساسی موجب می‌شود که هر گونه ساده‌اندیشی در استفاده از تعلیم و تربیت غربی و مبانی آن در طراحی نظام تعلیم و تربیت اسلامی غیرمجاز گردد. هرگونه اختلاط و امتزاج مبانی یا ساختارها با اهداف و روشهای غربی در تعلیم و تربیت اسلامی موجب می‌گردد که حفاظت از اسلامی ماندن تعلیم و تربیت، دچار مخاطره گردد. تعلیم و تربیت غربی گرچه ریشه در تاریخ و فلسفه دارد، ولی در عصر حاضر عمدتاً در انواع روانشناختی آن که پایه‌های اصلی تعلیم و تربیت را تشکیل می‌دهد، متجلی می‌گردد و به لحاظ فلسفی و نظری ریشه در آرای فلاسفه «اومانیست» و «امیریست» پس از رنسانس دارد و از آن نشات می‌گیرد.

واژگان کلیدی: تربیت اجتماعی، مکتب اسلام، مکتب انسان گرایی

^۱ نویسنده مسئول: goldaneshh1990.hasani@gmail.com

مقدمه

از منظر قرآن و حدیث، خانواده نقش کلیدی و اساسی در تربیت دارد و این بدان دلیل است که اولاً، در تأثیر عامل وراثتی و دیگر عوامل محیطی نقش اساسی دارد. ثانیاً، تا پیش از بلوغ، در مجموع بیشترین بخش عمر فرزندان در کانون خانواده و تحت نظارت آنان سپری می‌شود و ثالثاً، نقش الگویی والدین، به ویژه در تربیت اخلاقی، بسیار چشمگیر است. از طرفی، خانواده خود از عوامل تأثیرگذار محیطی در تربیت فرزندان است که می‌تواند از راه ارتباطات اجتماعی، زمینه دوست‌یابی شایسته را برای فرزندان فراهم آورد. هم‌چنین نقش پدر در زمینه‌سازی عوامل محیطی تربیت فرزند برجسته‌تر از دیگر اعضای خانواده است. در دیدگاه تربیتی اسلام، به نکاتی برمی‌خوریم که نشان از پیش‌تازی ایشان در طرح نظریاتی است که در دنیای امروز صاحب‌نظران تعلیم و تربیت به خصوص متفکران غربی داعیه ابتکار دارند؛ مثلاً بحث تأثیر وراثت و محیط و مراحل تربیت و رشد کودک و شخصیت‌شناسی به نحو شایسته‌ای مورد توجه قرار گرفته است که امروزه تحت عنوان روان‌شناسی رشد و شخصیت از آن یاد می‌شود. مقید شدن تربیت به آموزه‌های دینی و مذهبی، رمز دستیابی به آرامش، سعادت و کمال مطلوب است (بهشتی، ۱۳۸۷: ۶۸).

یکی از عوامل تأثیرگذار بر رشد فرزندان به ویژه رشد روانی آن‌ها، چگونگی روش‌های تربیتی والدین در چارچوب خانواده است. فرزندپروری، به شیوه غالب بر تربیت فرزندان از سوی والدین اشاره دارد و بر چگونگی رشد و تکوین شخصیت کودکان تأثیر به‌سزایی دارد. در متون اسلامی نیز، فرزندپروری فعالیت پیچیده شامل رفتارها، آموزش‌ها و روش‌هایی است که جدا و در تعامل با یکدیگر بر رشد معنوی - عاطفی در ابعاد فردی و اجتماعی تأثیر می‌گذارد. تربیت فرزند از جمله مباحثی است که در طول تاریخ، بشر به آن توجه کرده است. در تمام جوامع، از جوامع ابتدایی و انسان‌های اولیه گرفته تا جوامع متمدن و انسان‌های فرهیخته، اقدام در جهت تربیت افراد وجود داشته است. تربیت در سیر تاریخی‌اش، در میان اقوام مختلف ظهور و بروز متفاوت داشته و به شیوه‌های گوناگون اعمال گردیده، اما تجلی تمامی این اقدامات، گویای درک انسان‌ها از ضرورت تربیت بوده است (علوی، ۱۳۸۸: ۳۶).

اسلام نگرش‌های والدین را در مسیر صحیح قرار می‌دهد؛ به آنان این باور را می‌دهد که فرزندان دارای حقوقی هستند و انسان دارای مقام خلیفه الهی، و مستعد اتصاف به همه‌ی کمالات است که رسیدن به آنها در گرو تربیت صحیح است. والدین باید نگرشی مثبت نسبت به فرزندان داشته باشند و تربیت آنها را در راستای مظهریت صفات الهی قرار دهند. در نگرش اسلامی فرزندان به عنوان نعمت الهی، نزد والدین امانت هستند و جزئی از وجود والدین معرفی شده‌اند. در کلمات و سیره ائمه (علیهم‌السلام) نگرش مثبتی نسبت به فرزند وجود دارد. در روایات از فرزند با تعابیری چون: میوه دل، نور دیده، کسی که انسان را یاری می‌کند و نیز مایه ثواب و پاداش اخروی و رحمت و غفران الهی یاد شده است (کلینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶). والدینی که معتقدند پدر یا مادر شدن، مسئولیت الهی یا مقدس است در ایجاد ارتباط و حفظ آن به شکل مطلوب و مؤثر نقش فراوانی دارند؛ زیرا ارزش هر امر مقدسی از کارهای عادی و مادی فراتر است و همچون دیگر کارهای مقدس و معنوی تناسب بیشتری با بعد اصیل انسان پیدا می‌کند. به همین دلیل است که در آموزه‌های اسلامی بر مسئولیت والدین در برابر فرزندان و تقدس و ارزش معنوی آن بسیار تأکید شده است (رفیعی، ۱۳۸۸: ۴۷).

ریشه‌ی واژه‌ی اومانیزم کلمه‌ی **Human** به معنی انسان است. در فرهنگ‌های لغت انگلیسی - فارسی واژه‌های: انسان‌گرایی، انسان‌پروری و اصالت بشر به عنوان معادل‌های واژه‌ی **Humanism** به کار رفته است. که انسان را محور و مدار آفرینش قرار داده و با اصالت دادن به او اصالت خدا، دین یا هر امر غیربشری را نفی می‌کند. معنای اعم این اصطلاح عبارت است از هر نظام فلسفی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی یا اجتماعی که هسته‌ی مرکزی آن انسان است. این مکتب انسان را یگانه حقیقت آفرینش فرض کرده و آن را به جای خدا می‌نشانند. بنابراین در تضاد با خدامحوری است و در شکل افراطیاش هرگونه اندیشه‌ی متافیزیکی مانند وحی الهی را انکار می‌کند. با فرض بشر به عنوان مالک و فرمانروای عالم

بت جدیدی به نام انسان اختراع کرده و پرستش آن را ترویج می کند. اومانیسیم در واقع به معنای پرستش انسان است نه انسان دوستی یا تکریم انسان که مورد تاکید اسلام و سایر ادیان توحیدی است. انسان بر طبق نظر سارتر، هیچ نیست، مگر آن چه از خود می سازد و هرفردی مسئول تمام افراد بشر است و باید برای رسیدن خود و سایر هم نوعانش به سعادت، تلاش کند و نباید از درد و رنج های دیگران، آرام داشته باشد. همه ی انسان ها باید فارغ از دین و مذهب خود به فکر اصلاح جامعه و کمک به هم نوعان خود باشند (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۴۴). درست است که اومانیسیم، باعث شکوفایی استعدادهای انسان ها و شکل گیری جنبش های آزادی خواهانه شد، ولی باید این نکته را هم در نظر داشت که با وجود اینکه آزادی مقدمه ی کمال است، اما آزادی بی حد و حساب، هرج و مرج به همراه آورده و باعث سردرگمی می شود. عقل انسان به تنهایی نمی تواند مسیر درست را برای او مشخص کند و در ضمن خرد و دانایی افراد مختلف با هم تفاوت دارد که این موضوع باعث تعبیر مختلف از درست و نادرست می شود. تعلق به یک موجود لایتناهی، باعث امنیت و آرامش خاطر می شود و باعث رسیدن انسان به کمال می شود (مسگری، ۱۳۹۷: ۴۷).

در تربیت اومانستی، برای انسان قدرت وهم آلودی در حد قدرت خدا، تصوری می شود و با کتاب مقدس، نه به عنوان کلام خدا (همچون یک بت) بلکه به مثابه ی متنی انسانی با چند نویسنده که کارکردی اساسا آموزشی و دنیوی دارد، برخوردار می شود. مبنای انتخاب های صحیح در عصر روشنگری، نور درونی بود که مستقیما بر قلب مردم نازل می شد و آن ها را هدایت می کرد؛ از دیدگاه آنها صدای خداوند از طریق ترجمه های عالمانه و تفسیرهای حاشیه ای مندرج در یک روایت موثق بیان نمی شود که با اجازه ی یک کلیسایادولت نفرت انگیز چاپ شده است، بلکه سرشار از نوعی روشنگری درونی که نشانه ی حضور بالواسطه ی حقیقتی آسمانی است، مستقیما بر قلب بومی زنان و مردان ساده و درس نخوانده، نازل می شود. در اندیشه ی میلتنون، نوری که از فراز می تابد، به میانجی متن یا فرهنگ و سواد، وابسته نیست. مردانی که در آسمان آموخته اند، به کتاب ها نیاز ندارند و سبک بی ریای تدریستان را با فصاحت، کاری نیست (مخبر، ۱۳۵۶: ۷۸).

با وجود اینکه امکان تربیت فرد در دوره های مختلف زندگی میسر است، اما ارزش و اهمیت تربیت در دوران کودکی با دوره های دیگر زندگی قابل مقایسه نیست. در این دوران جسم و جان کودک، برای پذیرش هر تربیت خوب و بد آماده است. آنچه را که انسان در کودکی می آموزد، در اعماق جاننش نفوذ می کند و تا پایان عمر می تواند به آسانی آن را به کار بندد. امام علی (ع) در حدیثی می فرماید: دل کودک همچون زمین خالی است که هر دانه ای در آن بیفشانند می پذیرد. غزالی نیز در این باره می گوید: "هر کار که عظیم بود، تخم آن اندر کودکی افکنده باشند." و چون ابتدا به ادب پرورید، این سخن ها چون نقش بر سنگ بود و اگر فرا گذاشته باشند، چون خاک از دیوار فرو ریزد. باید توجه داشت که تربیت دارای ابعاد و جلوه های مختلفی است که یکی از مهمترین آن، تربیت اجتماعی است. زیرا طبیعت خلقت انسان به گونه ای است که به زندگی با دیگران گرایش و نیاز دارد و تکامل شخصیت وی بسته به حضور و نقش آفرینی او در اجتماع است. با درک این ضرورت نیاز به تربیت فرد برای زندگی و حضور اجتماعی امری بدیهی است. زیرا اگر برای امر مذکور تربیت محقق نگردد بروز مشکلات فراوان برای خود فرد و حتی جامعه دور از انتظار نخواهد بود. پس هدف تربیت اجتماعی این است که کودک برای زندگی با دیگران و در اجتماع آماده شود. اما این آماده شدن برای زندگی جمعی، گستره وسیعی از تلاش های مریبان را می طلبد. از توجه به ایجاد یا حتی حذف پاره ای از ویژگی های شخصی و شخصیتی گرفته تا ایجاد دسته ای از توانمندی های اجتماعی که تمام این تلاش ها باید نظام مند باشد و بر اساس روش های درست انجام گیرد (رمضانی و حیدری، ۱۳۹۱: ۴).

پیشوایان اسلام الگوی رفتاری همراه با اعمال قدرت را نادرست دانسته اند. امیرمؤمنان علی (ع) درباره ی شیوه ی صحیح تربیت و رفتار با فرزندان می فرماید: "انسان به حکم اینکه انسان است و دارای شعور و اندیشه است، از طریق پند و اندرز و ادب، شایسته تربیت میشود، نه از طریق زورگویی و تنبیه بدنی." و در جای دیگر می فرماید: "آداب و رسوم خود را بر فرزندان به زور تحمیل نکنید؛ زیرا آنها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند" (دشتی، ۱۳۸۱: ۴۵۵). از سویی دیگر باید

گفت که افراط و تفریط در اسلام در همه ی کارها نهی شده است و به عنوان یکی از ویژگی های شخص جاهل از آن یاد می شود. در شیوه ی تربیتی مسئولانه محبت به فرزندان به اندازه کافی و بر محور تعادل است. لذا در این پژوهش سعی خواهیم داشت با توجه به اهمیت و ضرورت بحث فرزندپروری در تعالیم دینی، با استفاده از منابع اصیل اسلامی به این پرسش پاسخ دهیم که مبانی، اهداف، اصول و روش های تربیت اجتماعی کودکان در مکتب اسلام با مکتب انسان گرایی (اومانیزم) چیست؟

ضرورت و اهمیت تحقیق

امروزه اکثر خانواده های برای تربیت فرزندان خود بیشتر به روش تربیت غربی و اروپایی اعتماد می ورزند، زیرا عصری که ما در آن زندگی می کنیم عصر تهاجم افکار است و بر کسی پوشیده نیست که مسلمانان از هر جهت و در تمام صحنه ها، علمی و فرهنگی مورد تهاجم قرار گرفته اند، و تربیت فرزندان نیز به صورت میدان وسیعی نفوذ تربیت مادی غربی در آمده است، چون آنان در تمام مراحل تربیتی را از اوایل کودکی شروع می کنند تا این که کودک به تدریج به مسائل مادی علاقه مند می شود و از همان اول کودکی آمادگی پذیرش آنها را پیدا می کند، و بدین وسیله آنان می کوشند تا تجرباتی را که روی حیوانات و چهارپایان به دست می آورند به کودکان نیز منطبق سازند، بدیهی است چنین جامعه ای که طبق برنامه غربی و در مسیر تربیت مادی پرورش یابد و از آن طبیعت کند هیچ گاه نمی تواند به عنوان جامعه ای که حامل صفات اصل انسانی باشد به حساب آید. شخصیت و رفتار هر فردی ریشه در تربیت او دارد. کودکان بسان زمین حاصلخیز هستند که هرآنچه در این زمین پاک کاشته شود - چه بذر خوب و چه بذر بد- همان در او رشد می کند. تربیت فرزند از بنیادی ترین مسائل تربیتی شمرده می شود و سنگ زیرین تربیت های بعدی است، به همین جهت در دین مقدس اسلام و سیره پیشوایان دینی سخت بر این امر تاکید شده است. تنها مکتبی که از حین تولد انسان (بلکه قبل از تولد) تا زمان وفات او برنامه زندگی ارائه کرده، اسلام است. هیچ مکتبی در دنیا غیر از مکتب انبیاء چنین خاصیتی ندارد. تربیت در اسلام تنها انجام مناسک دینی نیست؛ بلکه پروراندن هر صفت و کمالی است که انسان به عنوان جانشین خدا بر زمین و انسان به عنوان انسان باید دارا باشد. برنامه ها و دستورات تربیتی مکتب انسان ساز اسلام توسط قرآن مجید در اختیار ما گذاشته شده که متعلق به همه انسان ها و در همه زمان ها و مکان ها می باشد که کاملاً از هر نقص و ایرادی عاری است. بی گمان بهترین روش تربیت که مبتنی بر شناخت حقیقت انسان و همه نیازهای روحی و روانی اوست، راه وحی است و قرآن کریم آیین خود را بهترین آیین تربیت برای کل بشر معرفی کرده و میفرماید: *إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا* (الإسراء : ۹) این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم وجود عینی قرآن کریم است که با رفتار و گفتار خود، آیات الهی را به منصفه ظهور رسانده است. لذا سنت نبوی و فرزندان ایشان همسنگ قرآن عظیم، اولین نهاد در بنیان رفیع فرهنگ و نظام تربیت اسلامی به شمار می رود. بنابراین چنانچه مبانی و اصول فرزند پروری از آموزه های والای الهی و ائمه معصومین (ع) به درستی تحلیل و تبیین شود، می تواند به عنوان مناسب ترین نمونه برای عملکردهای تربیتی جامعه انسانی ما تلقی گردد (اکبری و همکاران، ۱۳۹۰: ۲).

از جمله مواردی که ضرورت و اهمیت تحقیق حاضر را نشان می دهد به موارد زیر می توان اشاره نمود:

-پرداختن به تربیت فرزندان در ابعاد مختلف به خصوص تربیت اجتماعی با توجه به تهاجم فرهنگی شدیدی که امروزه وجود دارد از اهمیت بالایی برخوردار است.

-بخش عمده ای از شخصیت افراد به خصوص شخصیت اجتماعی آن ها در زمان کودکی شکل می گیرد بر این اساس بررسی تربیت اجتماعی از دیدگاه های اسلامی و مکاتب دیگر ضروری به نظر می رسد.

-موضوع تربیت اجتماعی به خودی خود نیز بسیار حائز اهمیت است و شناخت اهداف و روش ها و مبانی آن در مکاتب مختلف خالی از لطف نخواهد بود.

با توجه به اهمیت مساله تربیت اجتماعی و تاثیرات تربیتی آن، بررسی این مساله از دید قرآن و احادیث و مقایسه آن بانمونه مکاتب دیگر دارای اهمیت و قابل بررسی و جدید است.

تربیت چیست؟

با آنکه اهمیت و نقش انحصاری تربیت در تحقق فرهنگ و تمدن و رشد و تعالی آن دو بر مریبان و اندیشه وران بزرگ پوشیده نبوده است، از همین رو، غزالی تربیت را پس از پیامبری، شریف ترین کار آدمی خوانده (غزالی، ۱۳۵۸ق: ۳۵) و کانت آن را بزرگترین و دشوارترین مسئله آدمی دانسته کانت، (۶۷:۱۳۶۷) و افلاطون بر آن بوده است که فنی عالی تر و مقدس تر از تربیت نیست. (صادقی، ۱۳۹۵: ۲۲)

با این همه جای شگفتی دارد که تا کنون بر تعریف یگانه و یا همگون از تربیت، توافق نشده است. علت این ناهمگونی را از یک سو، چنان که اشاره شد. در محدوده و گستردگی تربیت و از دیگر سو، در گوناگونی رویکرد تعریف گران تربیت به هستی، خدا، جهان، انسان، معرفت و جامعه شناختی می باید سراغ گرفت. برای شناخت و دریافت هر چند اجمالی افق های ناهمگون تعریف تربیت، در این بخش از پژوهش به دو گروه از تعریف های برون دینی و درون دینی از تربیت می پردازیم:

تعریف های برون دینی

این گروه از تعریف ها نیز به نوبه خود بر دو دسته قابل تقسیم است؛ تعریف های ناسازگار و ناهمسو با تعریف دین از تربیت و تعریف هایی که می توان آن ها را سازگار و همسو با تعریف و نگرش دینی و قرآنی از تربیت دانست.

۱. تعریف های ناسازگار با نگرش دینی شاخصه بارز این دسته از تعریف ها که بیشتر از منظر جامعه شناختی به امر تربیت نگریسته اند (گذشته از تفاوت های اندک و نیز کاستی هایی که درباره هر یک برخواهیم شمرده)، به نوع انسان و جهان شناختی آن ها برمی گردد که در تباین با انسان شناختی دینی و قرآنی است و از همین رو، در عرصه های مختلف و از جمله در حوزه تربیت به فرایندهای متفاوت انجامیده است.

۱. جان استوارت میل تربیت را هر تأثیری می داند که آدمی در معرض آن است. تفاوت نمی کند آبخشور آن اثر گذاری، شیء، شخص و یا جامعه باشد (رفیعی، ۱۳۸۸: ۹۰).

بر این تعریف کاستی هایی را می توان برشمرد، از جمله اینکه بسیار فراخ و گسترده دامن است، چندان که بر اساس این تعریف، کمتر چیزی را می توان یافت که عامل تربیت در آن دخیل نباشد. دیگر اینکه بر اساس این تعریف، روشن نیست چگونه می توان هدف و غایت تربیت را معلوم داشت و شناسایی کرد. سوم اینکه تربیت به این معنا، الزاما به سود و رشد مثبت متربی نمی انجامد، حال آنکه رشد، تعالی، سود و نفع متربی، همواره در چشم انداز تربیت و مریبان قرار داشته و از لوازم تفکیک ناپذیر تربیت به حساب می آمده است. سرانجام اینکه بر اساس این تعریف، گذشته از آنکه از فرایند تربیت، تقدس زدایی می شود و منزلت مریبان فرو می کاهد، روح و جان مریبی - آنگاه که عامل انسانی تربیت مورد نظر باشد. از انگیزش و پرداختن به کار تربیت تهی می گردد.

۲- جان دیوئی که همچون استوارت میل، نسبت به تربیت رویکردی جامعه شناختی دارد، بر آن است که تربیت، مجموعه فرایندهایی است که از راه آنها، گروه یا جامعه - چه کوچک و چه بزرگ. توانایی ها و خواسته های خود را به اعضا و نسل های جدید منتقل می کند تا بقا و رشد پیوسته خویش را تضمین کند. از دید وی، تربیت امری اجتماعی است که میتوان آن را بازسازی پیاپی تجربه برای افزایش گستره و ژرفای محتوای اجتماعی تعامل و روابط بشری دانست. چنان که از نگاه او، تربیت فرایندی است که به متربی فرصت می دهد تا از طریق آن، روش های اختصاصی خود را فرا گیرد.

- ۳- امیل دورکیم نیز بر اساس گرایش و تخصص علمی خود، تربیت را با رویکرد جامعه شناختی ویژه خود تعریف می کند. او از تربیت، اجتماعی شدن انسان را می خواهد و دیدگاهش بر اصل «وجدان جمعی» استوار است. از نگاه وی، تربیت آن کارکردی است که در طی آن، نسل بالغ، رسیده و تربیت یافته، بر نسلی که هنوز برای زندگی به اندازه کافی پختگی نیافته است، اثر می گذارد و هدف از آن، برانگیختن و گسترش حالات جسمی، عقلی و اخلاقی متربی است. (ژیلسون، ۱۳۹۲: ۲۱)
- ۴- ویلیام جیمز تربیت را صنعتی ظریف می شمارد که انسان را توانا میسازد با بهره گیری از اندیشه خود، اشیاء خارجی را بنا بر خواست، نیاز و هدف های علمی خویش به دست آورد و به گونه دلخواه در آنها تصرف کند. (ژیلسون، ۱۳۹۲: ۲۱)
- ۵- پیشنهاد اتحادیه بین المللی پرورش نو در تعریف تربیت این است که تربیت، فراهم کردن زمینه رشد کامل توانایی های هر کس در حد توان به عنوان فرد و نیز عضو جامعه ای مبتنی بر همبستگی و تعاون است؛ تربیت از تحول اجتماعی جدا نبوده، بلکه خود یکی از نیروهای تعیین کننده آن است. (رفیعی، ۱۳۸۸: ۹۱) تعریف های سه گانه اخیر هر چند که بر عامل انسانی و شعورمند تربیت پای فشرده و حوزه کوچکتري را در تربیت منظور کرده و نیز هدف و غایتی برای تربیت در آن لحاظ شده است، با این حال تمامی آنها از سایر کاستی هایی که در تعریف استوارت میل یاد کردیم، رنجور است و تعریف ویلیام جیمز، افزون بر کاستی های مشترکی که با دو تعریف دیگر دارد، هدف تربیت را بیرون از جسم و جان متربی سراغ گرفته و نیز تنها جنبه مادی بدان بخشیده است.
- شایان ذکر است که کاربست پسوند سازگاری با نگرش دینی برای گروه دوم از تعریف های برون دینی، آشکارا به این معناست که این دسته از تعریفها، نسبت این همانی با تعریف قرآنی تربیت ندارد، بلکه این نسبت بیشتر از حد همسویی، خویشاوندی و تقارب نیست.
- ۱- کرشن اشتاینر از تربیت فرایندی را می خواهد که در طی آن مربی، متربی را به گونه ای از زندگی رهنمون شود که با اقتضای فطرت او سازگار افتد و بر ارزش های معنوی استوار شود. (رفیعی، ۱۳۸۸: ۹۱)
- ۲- از دید مونتینی، تربیت تنها انباشت معلومات نیست، زیرا این فرایند، متربی را برای زندگی آماده نمی کند؛ عنصر گوهرین تربیت، سازندگی انسان است، چنان که برای زندگی مفید و مؤثر باشد. (حسنی، ۱۳۹۲)
- ۳- هربارت تربیت را مقولهای میداند که در پی مراقبت از متربی و تعلیم اوست، به گونه ای که صاحب هنر، مهارت، فضیلت و تقوا شود تا از راه این آموزش ها به کمال، که همانا اعتدال و هماهنگی جسم و جان است، دست یابد. (هاشمی و همکاران، ۱۳۹۶)
- ۴- از نگاه پیستالزی، بنیانگذار شیوه نوین تعلیمات ابتدایی در غرب، تربیت، رشد طبیعی و تدریجی و هماهنگ همه استعدادها و نیروهای گوهرین در انسان است. (صدیق، ۱۳۵۴: ۱)
- ۵- فروبل تربیت را رشد و تعالی نیروها و استعدادهای بالقوه در نهاد آدمی می داند.
- ۶- روسو که الهام بخش پستالوزی، هربارت و فروبل است، بر آن است که تربیت، هنر یا فنی است که به صورت راهنمایی با حمایت و هدایت نیروهای طبیعی و استعدادهای متربی و با رعایت قوانین رشد طبیعی و با همکاری خود او برای زیستن تحقق می پذیرد. از نظر او تربیت، فرایند پرورش متربی در گستره استعدادهای مادرزادی است.
- ۷- کانت تربیت را پرورش و تأدیب و تعلیم توأم با فرهنگ میداند که در پی کامیابی متربی در جامعه آینده است؛ جامعه ای که به مراتب از جامعه کنونی برتر است. (کرد فیروزجایی، ۱۳۹۱)

تعریف های درون دینی

- راغب اصفهانی بر آن است که: «الرب فی الأصل: التریب، و هو إنشاء الشیء حالا فحالا إلى حد التمام» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱۸۴) «تربیت، دگرگون کردن گام به گام و پیوسته هر چیز است، تا آنگاه که به انجامی که آن را سزد برسد.» و بیضاوی، تربیت را به کمال رساندن و ارزنده ساختن اندک اندک هر چیز» دانسته است. (بیضاوی، ۱۴۰۸: ۱۰)

غزالی در تعریف تربیت دو قید و پسوند را لحاظ کرده و مؤلفه های تربیت را مرکب از سه ضلع مربی، پیراستن و آراستن مرتبی دانسته و آورده است: «پیری باید که او را راهنمایی کند و تربیت کند و اخلاق بد از وی ستاند و به در اندازد و اخلاق نیکو به جای آن نهد و معنای تربیت این است.» (غزالی، ۱۳۶۲: ۸۷)

محمد رشید رضا، تربیت را رشد نیروهایی می خواند که در خور پیشرفت و تعالی اند و ریشه در سرشت آدمی دارند. از دید او این رشد از دو راهکار سلبی و ایجابی به دست می آید؛ راهکار سلبی، برداشتن موانع رشد استعدادها و از میان بردن آنچه نیروهای گوهرین آدمی را از اعتدال باز می دارد. و راهکار ایجابی به معنای افزایش، رشد دادن و پرورش جسم و جان از راه تغذیه سالم و آموزش علم و دانش. (رفیعی، ۱۳۸۸: ۹۲) و نیز گفته شده است:

تربیت، پرورش استعدادهای مادی و معنوی و توجه دادن آنهاست به سوی اهداف و کمالاتی که خداوند متعال آنها را برای آن اهداف در وجود آدمی قرار داده است.» (صانعی، ۱۳۷۸: ۱۳) از منظر شهید مطهری، تربیت عبارت است از پرورش دادن؛ یعنی استعدادهای درونی ای را که بالقوه در یک شیء موجود است، به فعلیت درآوردن و ایجاد تعادل و هماهنگی میان آنها تا از این راه مرتبی به حد اعلا کمال (خود) برسد. (مطهری، ۱۳۸۳: ۴۳)

هدف تربیت

تربیت همانند هر فعالیت آزادی دیگر انسان، هدفی را دنبال می کند. هدف داری تعلیم و تربیت از هدف داری نظام آفرینش و نوع جهان بینی و انسان شناسی و مبانی پذیرفته شده یک مکتب تربیتی جدا نیست؛ یعنی هر مکتبی با توجه به مبانی اعتقادی خود، از تربیت انسان هدف خاصی را دنبال می کرده و میکند. از همین رو در گذشته و در فرهنگ یونان قدیم که دفاع از وطن و سرزمین بالاترین ارزش قلمداد میشد، آماده سازی فرد برای فداکاری در راه سرزمین را هدف از تربیت تلقی می کردند. در روزگار معاصر نیز برخی از طبیعت گرایان معتقد بودند هدف آموزش و پرورش آماده ساختن فرد برای پیروزی در تنازع بقاست؛ چنان که در جوامع کمونیستی هدف نهایی تربیت، فراهم کردن امکان های رشد و گسترش دولت کمونیستی انگاشته میشد.

پروفسور برودی، استاد تعلیم و تربیت دانشگاههای آمریکا، تربیت را دارای هدف دوگانه و دو بعدی می شناسد. در بعد فردی پس از آنکه زندگی خوب را هدف اساسی تعلیم و تربیت فرد میدانند، شاخصه های شخصی زندگی خوب را در گزینه های زیر معرفی میکنند: ۱) برخورداری از سلامت بدن ۲) برخورداری از امنیت عاطفی ۳) احساس قدرت و احترام ۴) امید نسبت به آینده اما در بعد اجتماعی، تربیت شهروند شایسته را هدف تعلیم و تربیت می شناسد. (مردای، ۱۴۰۰: ۲۰۱)

جان لاک، فیلسوف انگلیسی، هدف آموزش و پرورش را نیرومندی تن، فضیلت و دانش میدانند و آن را به سه بخش بدنی، اخلاقی و فکری تقسیم می کند. (عظیمی، ۱۳۹۹: ۵۵). در برخی مکاتب تربیتی از خودآگاهی، خودشناسی و اخلاق نیز سخن به میان آمده است. به عنوان نمونه «اگزستانسیالیست ها»، هدف تعلیم و تربیت را خدمت به انسانیت و آگاهی انسان از خود میدانند. به نظر آنان، تربیت باید به انسان در پیدا کردن آگاهی لازم و درست از خویش یاری برساند. در این مکتب، رشد و گسترش آگاهی، فراهم آوردن فرصت برای انتخاب آزاد و اخلاقی، تشویق به خودشناسی و رشد و تکامل احساس مسئولیت شخصی، از مهمترین اهداف تربیت به شمار می رود. (رهبر و رحیمیان، ۱۳۸۵: ۴۸) هر چند مسئله خودآگاهی، خودشناسی، رشد و انتخاب آزاد و اخلاقی که در این دیدگاه عنوان شده، در اصل با اهداف دینی نه متناقض و ناسازگار، بلکه همسو و همنگاه است، با این حال مرز فاصل میان تربیت دینی و غیردینی در تشخیص «خود» انسانی و تعیین محدوده آزادی و معیارهای اخلاقی انسان هاست. به هر روی، دیدگاه های مربوط به اهداف تعلیم و تربیت چنان که آمد، در مکتب ها و فرهنگ های مختلف، گوناگون و متنوع میشود؛ در مکتب ها و فرهنگهایی که بر اساس اصالت ماده و احیانا انسان محوری و اومانیسیم بنا شده، عناوینی همچون زندگی خوب، سلامت بدن، امنیت عاطفی و رشد عقلی اهداف تربیت لحاظ شده و از

آنچه عنصر اساسی تربیت انسان است، یعنی عنصر معنویت و ایمان به مبدأ، فضایل و کمالات انسانی، کمتر اثری مشاهده میشود و به قول دکتر الکسیس کارل، تعلیم و تربیت امروز با توجه به پرورش افراطی قوای عقلانی، تعالی روانی را متوقف کرده است.» (محمدی سرخ بوزی، ۱۳۹۰: ۱۱۱)

از سوی دیگر، مکتبها و اندیشمندان علوم تربیتی معنویت گرا و خداپاوار، اهداف متعالی و دیگری را | در افق تربیت نگریسته اند. فردریک مایر می نویسد: «انفکاک ارزش های معنوی و اخلاقیات از فرایند تربیت ممکن نیست. با این حال اغلب اوقات به این ارزش ها با کوه بینی می نگرند.» (ابوالقاسمی، ۱۳۹۶: ۱۱۲) تولستوی می گوید: «خوبی، عالی ترین مقصد جاوید حیات ماست. مهم نیست که خوبی را از چه راه بفهمیم، آنچه باید گفت، این است که حیات ما جز کوشش برای وصول به خوبی، یعنی سیر به سوی خداوند، چیز دیگری نیست. در واقع خوبی یک مفهوم اصلی اساسی است که جوهر وجود ما را برای متافیزیک تشکیل میدهد که به اراده عقل قابل تعریف نیست.» (خادمی و اکبرپور، ۱۳۹۳: ۱۱۲). به نظر هربارت، فیلسوف آلمانی، هدف نهایی از آموزش و پرورش باید تربیت اخلاق و تکوین خصلت و سرشت کودک باشد تا دارای دین و ایمان گردد. (رهبر و رحیمیان، ۱۳۸۵: ۴۹)

اما هدف مکتب اسلام از تربیت همان «کمال یابی انسان» و یا به تعبیری رساندن انسان به کمال مطلوب و ممکن برای او، می باشد. زیرا آفرینش انسان و ترکیب وجودی او به گونه ای است که می تواند از راه ها و شیوه های گوناگون به پیشرفت و تعالی دست یابد و ابعاد وجودی خویش را گسترش و کمال بخشد. با توجه به این زمینه ها و استعداد ها، انسان رو به سوی کمال مطلق دارد و همواره در صد صعود به مدارج عالی انسانی است و از رسیدن به هیچ درجه ای سیری نمی پذیرد. اسلام همان سان که در اندیشه و باور، شریعت توحیدی است و به توحید و یگانگی در خالقیت، ربوبیت، توحید در افعال، توحید در عبادت و اطاعت باور دارد، در تربیت و اهداف تربیت انسانی نیز توحیدگر است. در نگرش اسلامی، برای انسان، چه در افعال و حرکت های تکوینی و چه در افعال و حرکت های تشریحی و ارادی، هدف و مقصدی جز خدا شناخته نمی شود؛ *أفحطیتکم أما خلقاکم عبثاً وأنکم إلینا لا ترجعون * فتعالی الله الملک الحق...* (سوره مؤمنون: آیه ۱۱۶، ۱۱۵) «آیا پنداشتید شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟! پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد.» (وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون) (سوره ذاریات: آیه ۵۶) من جن و انس را جز برای پرستش نیافریدم (تا از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

کمال و تربیت مطلوب و ممکن برای انسان ها، ره سپردن به همین مقصد و غایت یگانه هستی، یعنی خداوند است. بدین ترتیب، آنچه در فرجام و چشم انداز تربیت اسلامی قرار دارد، خداگونه شدن، آراسته گشتن به آرایه های خدا، رشد و کمال معنوی انسان و رسانیدن او به مقام قرب ربوبی و پرورش استعداد های انسانی از رهگذر بندگی و اطاعت خداوند است. هدف انبیای الهی که نقش بارز و برجسته آنان تربیت انسان های بایسته بر اساس مدل و الگوی وحیانی به شمار می رود، جز این نبوده است که با تکیه بر ایمان و معنویت، انسان را به جایی برسانند که تکامل و رشد و هدف زندگی خویش را سعادت و رستگاری در گستره ابدیت بداند و آن را در سایه عنایات بی کران حق تعالی جستجو کند و حیات و مرگ و تلاش و نیایش و پرستش و تمام حرکات و سکناات خود را تنها برای خدا و تسلیم و تعبد محض در برابر اراده او بداند و نماد انسانی باشد که می گوید: «نماز من، مناسک من، حیات و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است. او شریک ندارد، بدین موظف شده ام و من نخستین فرد تسلیم شدگانم.» (سوره انعام: آیه ۱۶۳، ۱۶۲)

بنابراین، تربیت امری هدفدار و آگاهانه با دامنه ای وسیع و شاخه های گوناگون و دارای نظم و ترتیب وقاعده می باشد که در رشد و نمو قوای جسمی و روحی انسان بسیار مهم و مؤثر ارزیابی می گردد. طبیعی است انسان همانطور که از نظر جسمی با استفاده از تغذیه مناسب و سالم رشد و نمو مطلوب می نماید، روح و روان او نیز به وسیله تزکیه و تربیت لطیف و نیکو رشد و نمو می کند، با این تفاوت که: رشد و نمو جسم، حد معلوم و غایت مشخصی دارد و هرگاه به آن حد رسد سیر نزولی آن

آغاز می شود و بار دیگر به ضعف و ناتوانی می گراید، ولی رشد ونمو روحی و روانی، به زندگی انسان پیوند خورده و هرگز متوقف نمی شود، مگر زمانی که شخص از مدرسه این جهان مادی رخت بربندد.

تربیت از دیدگاه قرآن

واژه تربیت با ساختارهای متفاوت لفظی از جمله «رب»، یکی از شایعترین واژه‌های قرآنی است. این کلمه هر چند - بدان سان که راغب در مفردات می گوید - مصدر است، ولی آنگاه که برای فاعل (= مربی) به کار می رود، به صورت استعاره تبدیل به اسم شده است که ستایش و تقدیس را نیز در خود نهفته دارد. از همین رهگذر، اسم «رب» در کتاب و حیاتی قرآن در ساختار واژگانی و اسمی ۹۶۰ بار و با پسوند «العالمین» ۴۶ بار تکرار شده و در تمامی آن موارد، برای ستایش و توصیف پروردگار متعال به کار رفته و از اسماء حسناى اوست و چند بار نیز به عنوان صفت و کار ویژه انسانی آمده است. ما در آینده با تفصیل بیشتری درباره آن‌ها به بحث خواهیم نشست، اما اکنون به اختصار می توان گفت در آن موارد نیز حامل بار معنایی مثبت و شایسته ستایش است. از جمله در گفت‌وگوی موسی(ع) و فرعون و دیگر، هنگام سفارش خداوند به فرزندان مبنی بر دعا کردن به پدر و مادر.

در داستان فرعون و موسی، فرعون بر موسی منت می نهد که چون روزگاری او را تربیت کرده بود، پس می باید که فرمانبردار وی باشد. از این منت گذاری و ادعای حق فرمانبری، می توان فهمید که تربیت در باور فرعون و سنت‌های جامعه فرعونى نیز نوعی کار پسندیده، دارای ارج، منزلت و حق آور محسوب می شده است؛

(قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلَيْدًا وَلَبَّ ثْتَ فِينَا مِنْ عُمَرِكَ سِنِينَ) (سوره شعراء: آیه ۱۸)

"(فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سال‌هایی از زندگی‌ات را در میان ما نبودى؟! "

چنان‌که در تعیین تکلیف و ادب تعامل و برخورد فرزندان با والدین از سوی قرآن، ضمن تقدیس و بزرگداشت کار تربیت والدین که در برآیند آن مستوجب احسان و نیکوداشت از جانب فرزندان شناخته شده‌اند، این نکته نیز نهفته است که چون والدین تربیت کننده فرزندان بوده‌اند، گونه‌ای از حق (= از جمله احسان و دعا برای والدین) را بر فرزندان دارند؛

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... * وَأَخْفِضْ لَهُمَ اجْنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (سوره اسراء: آیه ۲۳- ۲۴)

"و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزین و گفتار لطیف و سنجیده به آنها بگو و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود بیاور و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمت خویش قرار بده."

هر چند برخی از صاحب نظران علوم تربیتی ابراز داشته‌اند: "از موارد استعمال این واژه در قرآن چنین برمی آید که قرآن از واژه تربیت، تربیت مادی را اراده کرده است." (رهبر و رحیمیان، ۱۳۸۵: ۷)

ایشان برای اثبات این مدعا به داستان موسی بن عمران و یادآوری تربیت موسی از سوی فرعون استناد کرده و سپس افزوده - اند: "در خصوص تربیت معنوی و اخلاقی، قرآن کریم از واژه «تربیه» و مشتقات آن استفاده کرده است؛ مانند آیه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (سوره شمس: آیه ۹-۱۰) و آیه (... وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ...) (سوره جمعه: آیه ۲)» (رهبر و رحیمیان، ۱۳۸۵: ۷).

الف. انواع مربی در قرآن

از جمله مبادی و پیش‌نیازهای نظری برای دستیابی و رهیافت هرچه روشن‌تر و شفاف‌تر به دیدگاه قرآن در مفهوم تربیت، جستجو و دست‌یابی به گونه‌ها و انواع مربیان و تربیت کنندگانی است که قرآن به مناسبت‌های مختلف از آنان یاد کرده است.

۱- خداوند

همان سان که گذشت، قرآن کریم به صورت مکرر و افزون، شأن مربیگری انسان‌ها، بلکه تمامی پدیدارها را از آن خداوند می‌داند و از این واقعیت با تعبیرهای مختلف که ویژگی مشترک همه آن‌ها گستردگی و شمول همه آفریده‌ها می‌باشد، یاد کرده است. جای تردید وجود ندارد که یادآوری گونه‌های مشخص و معینی از مربیان در قرآن، بدین معنا نیست که مربیان دیگری وجود ندارند و یا اگر وجود دارند، قرآن آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه بسنده کردن قرآن به نام بردن از این مربیان می‌تواند به این معنا باشد که گونه‌های مربیان یاد شده در قرآن، بیشترین نقش دو کارکرد تربیتی را در تربیت افراد دارند، و دیگر اینکه قرآن با تصویر سیمای این مربیان خواسته است الگوهای مطلوب مربیان و شاخصه‌های مربیان برتر را بنمایاند؛

(... رَبِّ الْعَالَمِينَ) (سوره حمد: آیه ۱)

"پروردگار جهانیان."

(رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ) (سوره نبأ: آیه ۳۷)

"پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، پروردگار رحمان..."

(اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ) (سوره صافات: آیه ۱۲۶)

"خدایی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شماست."

و جز اینها آیات بسیار دیگری وجود دارد که جملگی در پی اثبات شمول و گستره ربوبیت خداوند بر جهان هستی و پدیدارهاست.

۲- پیامبران

از جمله رسالت‌ها و وظایف پیامبران و از جمله پیامبر اسلام، تزکیه است؛

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) (سوره جمعه: آیه ۲)

"او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد."

تزکیه گونه‌ای از تربیت است و با تربیت از منظر پالایش و رفع موانع که برآیند آن رشد یافتن است، همانندی و همسانی دارد. هرچند که از منظر قلمرو شمول، تزکیه نسبت به تربیت، تنگنایی مفهومی دارد؛ زیرا تزکیه تنها ناظر به تربیت اخلاقی است و نه سایر گونه‌های تربیت؛ همچون پرورش و تأمین همه جانبه نیازهای مادی و جسمی انسان‌ها، به ویژه عهده‌دار بودن مستقیم تربیت فیزیکی تربیت شوندگان و گویا به همین دلیل است که در قرآن کریم، آنگاه که از تربیت کنندگان در دو ساحت تربیت مادی و معنوی، همچون خداوند، والدین و یا نقش فرعون در تربیت موسی سخن می‌گوید، با واژه "تربیت" یاد می‌کند، اما آنگاه که از نقش تربیتی پیامبرسخن می‌گوید، واژه «تزکیه» را به کار می‌بندد؛ چرا که حوزه تربیتی پیامبر به تزکیه و پیرایش معنوی انسانها محدود می‌شود، حال آنکه کارکرد تربیتی سایر مربیان که قرآن از آنها یاد کرده است، شامل هر دو بُعد مادی و معنوی تربیت می‌گردد.

تأمل در آیات رسالت و پیامبری می‌رساند که تمامی آنچه را که در شئون ربوبیت خداوند و برآیندهای آن برشمردیم، درباره پیامبران الهی نیز می‌توان دریافت؛ بدین معنا که قرآن کریم از یک سو کار تزکیه و مقام پیامبران را به این دلیل که مربیان اخلاقی و تزکیه کنندگان انسانها هستند تقدیس می‌کند و می‌ستاید- لحن منت گذارانه آیه اخیر می‌تواند ناظر به همین معنا باشد. از سوی دیگر، همانسان که در ربوبیت الهی گفتیم، قرآن، لزوم اطاعت و فرمانبری انسان‌ها از خداوند را از لوازم و برآیندهای ربوبیت خداوند می‌داند. همین گونه، اطاعت و فرمانبری از پیامبران را لازم و بایستی می‌شمارد و آن را حقی از پیامبران بر مردم می‌شناسد و به پیامبران و رسولان الهی و حتی آنان که جانشین و منصوب از جانب رسولان الهی در بین مردم هستند، گفته شده است که به مردمان یادآوری کنند که آنان چون فرستاده رب العالمین و پروردگار انسانها و نیز مربیان

اخلاقی و معنوی آنهازند، پس می‌باید که از فرمان و دستورات آنان پیروی شود. قرآن کریم به روایت از حضرت عیسی(ع) می‌آورد که به بنی اسرائیل گفت:

(... وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) (سوره آل عمران: آیه ۵۰)

"... و نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید."

و از هارون نبی که پس از رفتن موسی(ع) به کوه طور نماینده وی در میان بنی اسرائیل بود، اما بنی اسرائیل از فرمان وی سر پیچی کردند و به گوساله سامری روی آوردند، نقل می‌کند که به گوساله پرستان یادآور شد:

(... وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعْ عَوْنِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي) (سوره طه: آیه ۹۰)

"... پروردگار شما خداوند رحمان است، پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید."

و نیز حکایت نوح پیامبر(ع) را یادآور می‌شود که در مقام استدلال برای لزوم پیروی از وی و پذیرش دعوت او، به قوم خود گفت:

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَبَلِ لَكُمْ رَسُولَاتٍ رَبِّي وَأَنْتُمْ كُفْرًا ... (سوره اعراف: آیه ۶۲-۶۱)

"گفت: ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست، ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم، رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه شما هستم."

چنان که حضرت هود پیامبر(ع) به قوم خود همین خواسته را باز می‌گوید و ابراز می‌دارد:

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَبَلِ لَكُمْ رَسُولَاتٍ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (سوره اعراف: آیه ۶۷-۶۸)

"گفت: ای قوم من! هیچ گونه سفاهتی در من نیست، ولی فرستاده‌ای از طرف پروردگار جهانیانم، رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم."

از دیگر سو، خداوند در جای جای قرآن، رحمت و مهرورزی رسولان الهی را نسبت به مردمان، به ویژه مؤمنان که متریان مستقیم آنان به شمار می‌روند، یادآوری می‌کند؛ مانند آیه اخیر که در آنها بر "ناصح امین" بودن پیامبران که از دلسوزی و رأفت فردی نسبت به دیگری برمی‌خیزد، اشاره شده است و همانند آنچه که در سوره مبارکه شعراء به نقل از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب آمده است که همه آنان بر امانت و صداقت خویش تأکید می‌ورزیدند و می‌گفتند:

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) (سوره شعراء: آیه ۱۰۸-۱۰۷)

"من برای شما پیامبری امین هستم، پس تقوای الهی پیشه دارید و مرا اطاعت کنید."

و یا مانند آنچه که درباره رسول خاتم آمده است:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (سوره توبه: آیه ۱۲۸)

"به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است."

۳- پدر و مادر

مربیان دیگری که قرآن کریم نقش تربیتی آنان را به رسمیت می‌شناسد و به آنان شأن تربیتی بخشیده، پدران و مادران هستند. در دو سوره اسراء و احقاف از این موضوع سخن به میان آمده است:

(وَإِخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا) (سوره اسراء: آیه ۲۴)

"بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر فرود آر و بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده."

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) (سوره احقاف: آیه ۱۵)

"ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد." خداوند در این دو آیه شریفه ضمن به رسمیت شناختن تربیت والدین، با توصیه به فرزندان مبنی بر احسان و نیکی به آنان و اجتناب و پرهیز از کوچکترین سخن و رفتار آزار دهنده، حق مری بر متری و نیز قداست مریبان و کار تربیت و همزمان، رأفت پدر و مادر را در عهده‌داری کار دشوار تربیت که جز با عشق و محبت بسیار تحمل پذیر نیست، با کارآمدترین و شیواترین بیان ترسیم کرده است

مبانی تعلیم و تربیت غربی در تعبیر و تفسیر حیات و کردار انسانی بر غرایز مادی و شبه‌حیوانی و بیولوژیسم تکیه فراوان دارد و مفاهیمی همچون روح و شان ملکوتی انسان و قلب (قلب روحانی) را به کلی انکار می‌کند یا بدان بی توجه است. در حالی که مبانی اسلامی مرتبه فراحسی و ملکوتی انسان را همچون آینه ملکوت می‌شناسد که در صورت صیقل شدنش، خواهد توانست تمامی تواناییها و قدرتها و عظمتها و زیباییهای ملکوت را در خود منعکس نماید.

بهرحال چه در مرتبه مادی و حیوانی و چه در مرتبه قدسی و ملکوتی مبانی اسلامی انسان را در استقلال هستی خود (نه در استقلال اراده و اختیار) آنچنان فقیر و محتاج می‌شناسد که درمقایسه با بیچارگی و نیازمندی می‌توان انسان را همچون سایه اشیاء که تمام هستی خود را از اشیاء می‌گیرند تشبیه نمود و یا آنکه او را از نظر میزان نیازمندی تصویر اشیاء در آینه می‌توان مقایسه نمود که تا چه اندازه تصاویر آینه به اشیاء مصور خود محتاجند.

از دیدگاه مبانی اسلامی انسان در مقابل حقیقت مطلق و وجود مطلق آنچنان نیازمند می‌باشد که هیچ شانی از هستی انسان حتی به میزان سایه بودن، و تصویر بودن به انسان استقلال ذاتی نمی‌بخشد. مبانی اسلامی نه تنها استقلال انسان را در هستی خود تایید نمی‌کند بلکه این بینش را درمورد تمامی عالم وجود در مقابل وجود مطلق و حقیقت مطلق جاری و ساری می‌داند و بهمین دلیل است که رشد و تعالی و تعلیم و تربیت صحیح انسان را تنها در گرو اتصال محض و هر چه بیشتر انسان به عالم ملکوت و هستی مطلق و کمال مطلق و حقیقت مطلق می‌داند.

مکاتب انسان گرایی در غرب

مبانی تعلیم و تربیت غربی، بشر را موجودی قائم به ذات می‌داند که حیات و رفتار او رانوعی نظم مکانیکی و بیولوژیکی تنظیم و تعیین می‌کند. در حالی که مبانی اسلامی در عین حال که قوانین فیزیولوژیک و بیولوژیک را تایید می‌نماید، معتقد است که نظم مکانیکی و قوانین بیولوژیکی تنها بر هیات جسمانی و غرایز حیوانی انسان حاکم است ولی هیات ملکوتی و فراحسی انسان آنچنان قدرتمند و پر عظمت می‌باشد که نه تنها از حوزن نظم مکانیکی و قوانین بیولوژیکی خارج است بلکه در صورت رشد استعدادهای نهفته در آن، حتی قوانین بیولوژیکی و نظم مکانیکی هیات جسمانی و حیوانی انسان را نیز می‌تواند تحت کنترل خود درآورد.

ثانیا مبانی اسلامی انسان را موجودی قائم به ذات نمی‌داند. بلکه او را در مرتبه حیوانی و هیات جسمانی موجودی ذلیل و بیچاره که حتی از حیوانات ناتوان تر و بی اطلاع تر و محتاج تراست، می‌شناسد.

ثالثا شان ملکوتی انسان قوانین و روابط فراحسی دارد که از دسترسی ابزار آزمایشگاهی وحسی و تجربی بیرون است و برای کشف روابط و قوانین فراحسی یا ملکوتی از ابزار متناسب با آنها باید استفاده نمود.

دکارت که سمبل انتقال از دوره رنسانس به عصر نوین علم بشمار می‌رود فکر نظم ماشینی و ساعت گونه را درباره بدن انسان به کار بست و بدین ترتیب می‌توان پایه گذاری روانشناسی نوین را تا اندازه‌ای به او منتسب نمود. دکارت کارکرد فیزیولوژیک

بدن براساس اصول فیزیک را مورد توجه قرار داد. او معتقد بود که بدن انسان دقیقا مانند یک ماشین عمل می کند. نگاه فیزیکی دکارت به انسان با تجربه گرایی در هم آمیخت و بنیانهای روانشناسی جدید یعنی مبانی تعلیم و تربیت غرب را پدید آورد.

در خلال این دوره، تفکر فلسفی اروپایی با یک روح جدید یعنی پوزیتیویسم در هم آمیخت و ابعاد جدیدی به مبانی تعلیم و تربیت غربی اضافه نمود. در این دوره که روانشناسان فکر می کردند، هشیاری را نیز می توان با استفاده از فیزیک و شیمی تعیین نمود، پوزیتیویسم و ماتریالیسم و تجربه گرایی را بعنوان مبانی تعلیم و تربیت غرب را تشکیل می دادند. لذا در این دوره تمامی مباحث مربوط به فرآیندهای روانی به تدریج در چارچوب شواهد واقعی و مشاهده پذیر و کمی تحقیق و بررسی می شد.

جان لاک (۱۷۰۴ م) فیلسوف پوزیتیویست انگلیسی نقش مهمی در گرایش مبانی تعلیم و تربیت غربی به سمت روش شناختی تجربی ایفا کرده است. لاک کتابی تحت عنوان «مقاله ای در خصوص فهم آدمی» در سال ۱۶۹۰ منتشر ساخت و در این کتاب تفسیری ماتریالیستی و تجربه گرایانه از انسان ارائه نمود و بدین ترتیب هر نوع قابلیت شناخت و استعداد های فطری و ذاتی در انسان را انکار نمود. نظریه لاک در قرن بیستم زیربنای فکری و تئوریک مکتب «رفتارگرایی» قرار گرفته است. لذا بخش مهمی از ارکان و مبانی تعلیم و تربیت غربی در قرن بیستم براساس آن پی ریزی شده است. از نظر جان لاک اندیشه های ساده به منزله اجزای اصلی یا اتمهای دنیای ذهنی هستند که از نظر مفهومی با اتمهای مادی گالیه و نیوتن قابل قیاس می باشند و بدین ترتیب از نظر جان لاک ذهن مطابق با قوانین جهان فیزیک عمل می کند. این گونه تلقی از ذهن و اندیشه و فهم، خاص جان لاک نبود. بلکه ریشه در تفکر و کلیت تمدن جدید اروپا داشت ژولیان دولامتری یکی از فلاسفه عصر روشنگری، اعتقاد و نگرشی جمعی نسبت به انسان در قرون پس از رنسانس را اینگونه عنوان می کند «پس بگذارید شجاعانه چنین نتیجه گیری کنیم که انسان یک ماشین است». این درک مکانیکی ماتریالیستی و تجربی از انسان، اساس مبانی تعلیم و تربیت غربی قرار گرفت و روانشناسی را به عنوان یک علم تجربی، کمی، فیزیولوژیک و آزمایشگاهی معرفی نمود.

بر همین اساس، در دسامبر سال ۱۸۷۹ در لایپزیک آلمان ویلهلم وونت نخستین آزمایشگاه روانشناسی را پایه گذاری کرد. از دیدگاه ویلهلم وونت که به تعبیری او را می توان پدر روانشناسی نام نهاد، معتقد است «شعور چیزی نیست مگر محصول فعل و انفعالات فیزیولوژیکی سلسله اعصاب آدمی». بر مبنای همین اعتقادات است که ویلیام مک دوگال روانشناس انگلیسی در سال ۱۹۰۸ پیشنهاد کرد لفظ روان (= (Psyche از فرهنگ لغات علم روانشناسی حذف گردد و از این پس بنام علم «رفتارشناسی» نامیده شود. در این دوره متفکرانی همچون مولشوت و بوخند و هگل در آلمان به ستایش از ماده برمی خیزند. و از پدیده ها و تجربه تحصیلی پشتیبانی می نمایند. آراء پوزیتیویست هایی چون اسپنسر (نویسنده انگلیسی م ۱۹۰۳ م) و مثل بین می توانند مبین تئوریک و انسجام این درک ماتریالیستی - تجربی از انسان و حقیقت وجودی او باشد. بین، روانشناسی را علم مطالعه و بررسی نیروی عصبی می نامد و معتقد است که نیروی عصبی نیز چیزی در زمره انرژی های حرارتی، مغناطیسی و شیمیایی است. پس از وونت فیزیولوژیست هایی چون وبر (۱۸۷۸ م) و گوستا و فخنر (۱۸۸۷ م) تلاش کردند تا با استفاده از روش های ریاضی و کمی و تجربی به قانون های علمی در قلمرو حیات روانی انسان که اینک آنرا چیزی بیش از مجموعه ای از فرآیندهای فیزیکی و شیمیایی نمی دانستند دست یابند. تئودول ریو (۱۹۱۶ م) یکی دیگر از بنیانگذاران روانشناسی جدید است که راه ویلهلم وونت را در جهت تبیین (ماتریالیستی) و پوزیتیویستی رفتار آدمی گسترش داد. ریو خواهان پی ریزی کامل روانشناسی جدید بر پایه علم فیزیولوژی و نیز تبیین ماتریالیستی و به کارگیری روش های کمی و تجربی بود. وی در خصوص روانشناسی جدید و تفاوت های آن با روانشناسی فلسفی و علم النفس حکیمانه چنین نظر می دهد: «روانشناسی جدید با روانشناسی قدیم ذاتا فرق دارد. به این معنی که در پی هدفی مابعدالطبیعه نیست و شیوه کار آن این است که فقط پدیده ها را مطالعه می نماید و حتی الامکان آنها را از علوم زیستی اقتباس می کند». آراء ولنز، دیدرو، دالامبر، هولباخ، هلوسیوس، مبانی و اساس چنین بینشی هستند. در اواخر قرن نوزدهم نظریه جدید در مبانی تعلیم و تربیت غرب وارد شده و اندیشه های فلسفی جدید را تحت تاثیر قرار داد.

پیشرو نماینده این نظریه ژان ژاک روسو بود. بعدها فلاسفه‌ای چون کانت، شلینگ، هگل و شوپنهاور از چهره‌های شاخص و بارز این نظریه گردیدند. این نظریه گرایشی «رمانتیک» در جهان‌بینی عصر روشنگری داشت.

برخی از ویژگی‌های این نظریه عبارت است از:

الف- تاکید بر مفهوم «ناخودآگاه» که شاید بتوان آنرا به نوعی از مراتب نفس اماره تعبیر نمود که البته تفاوت‌های بسیاری دارد که این دو را غیرقابل مقایسه می‌نماید.

ب- درون‌گرایی و ذهن‌گرایی «سوژکتیویسم» و تمایل شدید به ابراز و اثبات صریح و افراطی تمایلات و تمنیات درونی که این را شاید بتوان در مقابل اشراق و البته در جهت غیرحقیقی و کاذب آن قرار داد. زیرا این نوع درون‌گرایی بیان اوهام و وهمیات شهوانی و نفسانی است که با اشراق از زمین تا آسمان تفاوت دارد.

این نظریه نوعی اعتراض و تصحیح و تکمیل کاستی‌های نظریات قبلی است و تفسیر ماتریالیستی و مکانیستی از انسان را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

این نظریه، با تعبیر پوزیتیویستی و مکانیستی عالم به تعارض برخاسته و آنرا دچار بن بست نموده است. لذا مکتب جدیدی در مبانی تعلیم و تربیت غربی باز کرده است بنام «ایراسیونالیسم» یعنی «عقل‌گریزی» و «ناخودآگاه‌گرایی». نظریه جدید، به دنبال اصالت دادن مفاهیمی همچون «ناخودآگاه» بود و در پی ارائه‌تعریفی رمانتیک از انسان است. از جمله رهبران مکتب ناخودآگاه‌گرایی فروید و آدلر بودند.

در یک جمع بندی بسیار کوتاه و کلی و با صرف‌نظر از بسیاری جزئیات دیگر می‌توان مبانی تعلیم و تربیت غرب را در عصر فروید به دو مکتب «رفتارگرا» که تفسیری علمی و تجربی از رفتار انسان دارد و مکتب «رمانتیست» که متد روانکاوی را طرح می‌نماید خلاصه نمود. لذا برخی از پیروان مکتب رفتارگرا یا پوزیتیویست‌ها مانند پاولف و واتسون و بسیاری دیگر معتقد بودند که حرکات و اعمال محسوس آدمی و دیگر حیوانات تحت عنوان «رفتار» باید مبنا و محور مطالعات و تحقیقات تعلیم و تربیت قرار گیرد و در مقابل این گروه، پیروان مکتب روانکاوی یا رمانتیست‌ها امثال فروید و آدلر و یونگ و بسیاری دیگر معتقدند که مفهوم «رمانتیک» ناخودآگاه‌باید بعنوان مرتبه‌ای از نفس اماره آدمی مبنا و محور مطالعه علم روانشناسی قرار گیرد. بهر حال نظریه طرفدار ناخودآگاه اگر چه در تعدیل نظریه پوزیتیویست‌ها و تجربه‌گرایان نقش عمده‌ای داشت ولی هر دو نظریه «رفتارگرا» و «روانکاوی» در ارائه تفسیری «اومانیستی» و ماتریالیستی از انسان و هستی وحدت و اشتراک داشتند (ولی البته در این خصوص که چه چیزی باید محور و موضوع علم روانشناسی قرار گیرد، در تضاد بوده و هستند). تضاد نظریه رفتارگرا و روانکاوی به پیدایش روانشناسی «راه سوم» انجامیده است که مبانی تعلیم و تربیت غربی در عصر حاضر را تشکیل می‌دهد.

این مبانی بر مبنای تفسیری پدیدار شناسانه از انسان هستی، انتخاب، و اختیار قرار دارد. این تفکر معتقد است که انسان موجودی مطلقاً آزاد و مختار و در این راستا به ارائه‌تصویری اتمیستی و لیبرالی از آدمی می‌پردازد روانشناسی راه سوم رفتارگرایی را به دلیل تاکید افراطی آن بر درک مکانیکی از انسان مورد انتقاد قرار می‌دهد و در عین حال مکتب روانکاوی رانیز ناقص می‌داند و مفهوم ناخودآگاه را که از طرف روانکاوی مطرح می‌گردد را نیز نارسا می‌داند ولی در عین حال از راه آوردهای هر دو مکتب قبلی بهره می‌برد. مثلاً در جهت استفاده از برخی تکنیک‌های درمانی و تئوری‌های تکوین شخصیت از آرای برخی روانکاوان نئوفرویدیست تاثیر پذیرفته است.

منابع

ابوالقاسمی، نرگس (۱۳۹۶) نقد و بررسی مبانی فکری اومانیسیم بر اساس مبانی انسان شناسی علامه جعفری، دانشگاه قران و حدیث، پردیس تهران

تلافی داریان، مریم (۱۳۹۳) بررسی تطبیقی کرامت انسانی در اسلام و اومانیسم سکولار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

دکارت، رته، احمدی، احمد (۱۳۹۲) تاملات در فلسفه ی اولی، تهران: نشر سمت

ژیلسون، اتین، احمدی، احمد (۱۳۹۲) نقد تفکر فلسفی غرب، تهران: نشر سمت

حسینی، سید علی (۱۳۹۲) نقد و بررسی اومانیسم جدید، نشریه معرفت فلسفی، شماره ۳۹

حسینی، سید محمد، فتح پور، فاطمه (۱۳۹۹) مطالعه تطبیقی انسان گرایی در حقوق بین الملل سنتی و معاصر، فصلنامه

پژوهش های حقوق تطبیقی دوره ۲۴، شماره ۱، صص ۵۷-۳۱

صادقی، وحیده (۱۳۹۵) سعدی: انسان انگاری یا انسان دوستی نگاهی به اومانیسم در منظومه اندیشه سعدی، همایش بین

المللی شرق شناسی فردوسی و فرهنگ و ادب پارسی

خادمی، عین الله، لیلا، پوراکبر (۱۳۹۳) علم انسان کامل از دیدگاه ملاصدرا، فصلنامه اندیشه دینی ۱۴ (۴) صص ۱۰۹-۱۱۰

کانت، ایمانوئل (۱۳۹۰) دین در محدوده عقل تنها، تهران: نقش و نگار

کرد فیروزجایی، اسداله (۱۳۹۱) تحلیل و بررسی مولفه های اومانیسم در جریان تهاجم فرهنگی، نشریه آیین حکمت، شماره

۱۲

گلدمن، لوسین (۱۳۹۴) فلسفه روشنگری، تهران: نشر اختران

عظیمی، محمدرضا (۱۳۹۹) مقایسه انسان شناسی در اسلام و مکتب اومانیسم، دکتری تخصصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد

اردبیل

هاشمی، سید حسین، علی زاده برمی، علی اکبر (۱۳۹۶) انسان، امنیت پایدار در اومانیسم و مکتب امام خمینی، نشریه انسان

پژوهیدینی، شماره ۳۸

محمدی سرخ بوزی، سمیه (۱۳۹۰) اومانیسم و اسلام، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد

یوسفی مقدم، محمد صادق، غرسبان، مرتضی، غرسبان، مرتضی (۱۴۰۱) آسیب شناسی مولفه های دین گریزی اومانیسم در

تفکر دینی، نشریه نقد و نظر، دوره ۲۷، شماره ۳